

نقد روشهای جاری در مدارس 5

دکتر یداله سعید نیا

در شماره قبل به سه اصل جدید که در تقابل کلی با اصول ذکر شده در نوشتار اول بود، رسیدیم. این سه اصل عبارت بودند از:

1. خود را از مقام مسئول آموزش کودکان خلع کنیم.
2. معلم بسیار مهم است ولی نقش پر رنگی را نباید در آموزش داشته باشد. در عوض معلم نقش پر رنگی در ایجاد زمینه برای یادگیری دارد.
3. هر بچه ای با توجه به نیاز و شرایط شخصی خود یاد می گیرد.

در این شماره به تلاش برای رسیدن به اصول جدید ادامه می دهیم. راهنمای ما در یافتن این اصول جدید نگاه نوینی - یا نگاه همیشگی ما ولی با توجهی جدید - به انسان است که در شماره های قبل به آن تصریح شد و آن به طور خلاصه این بود:

1. انسان ها دارای قدرت تفکر هستند.
 2. انسان ها قدرت انتخاب دارند.
 3. انسان ها به طور فطری به دنبال کمال هستند.
 4. انسان ها می توانند بهترین راه را متکی بر سه نیروی فوق برای خود بیابند.
 5. انسان ها ذاتا پاکند و به دنبال شکوفایی و شدن آنچه باید شوند، هستند.
 6. هر فرد بهترین تصمیم را برای خودش می تواند بگیرد.
- با مرور دوباره این نگاه که مخالف نگاه قیم مآبانه، مستبدانه، و آمرانه است می توانیم به اصول دیگری در آموزش برسیم. برای مثال می توان گفت آموزش ها باید تمرین تفکر را مهیا کند نه آنکه صرفاً دانش های آماده را به افراد بدهد. این اصل اگر جدی گرفته شود به این معنی است که در کلاس این امور باید/نباید اتفاق بیافتد:

- بچه ها تاریخ را حفظ نمی کنند و به سوالاتی مانند اینکه فلان اتفاق کجا افتاد، جواب نمیدهند.
- بچه ها تعریف فلات را از بر نمی کنند و لازم نیست در آزمون بدانند که بلندترین قله اروپا کدام است.
- بچه ها تعریف بانک را لازم نیست بدانند و در امتحان اجتماعی انواع بانک را نام ببرند.
- بچه ها اثبات قضیه فیثاغورس را لازم نیست بتوانند در امتحان بنویسند.
- بچه ها انواع بیلچه را با رسم شکل لازم نیست بتوانند توضیح دهند.

- بچه ها در مورد علت برخی پدیده های مورد علاقه طبیعی بحث می کنند.
- بچه ها در مورد راههای کاهش آلاینده های محیطی تحقیق می کنند.
- بچه ها در مورد نوع فرهنگ های جوامع نظر می دهند.
- بچه ها در مورد قوانین فیزیک بحث می کنند و برای فهم آن دست به آزمایش می زنند.
- بچه ها در مورد نحوه اندازه گیری حجم اجسام جامد روشهایی را پیشنهاد می دهند.

این لیست که نوعاً با لیست اهداف درسی معمول تفاوت زیادی دارد میتواند بسیار فراگیر باشد. در دنیای امروز دانش، پیش پا افتاده ترین کالای آموزشی است و هر کسی می تواند به راحتی به آن دست یابد. تمرین تفکر از این جهت ضروری است که ابزار تشخیص انسان است و هر چه بیشتر، باید فربه شود. لذا به جای انباشتن ذهن فراگیر از دانش ها که نتایج آماده و دست پخت دیگران است، هنر تولید دانش را باید فرا بگیرد. بدون تمرین تفکر و فربه شدن قدرت تشخیص، قدرت انتخاب نیز بیهوده می گردد.

در این جا به مناسبت، به یک برداشت نادرست ولی بسیار پذیرفته شده از دیدگاه نگارنده اشاره می شود که امید است در این نکته خاص نقدهایی از طرف خوانندگان دریافت شود. وقتی سخن از تمرین تفکر و تقویت قدرت منطق و استدلال می شود، معمولاً توصیه به آموختن ریاضی و هندسه می شود. این توصیه پاسخی هم برای معلمینی فراهم می کند که در برابر پرسش بچه ها که می پرسند "این مطالب سخت ریاضی به چه کار ما می آید؟ ما که نمی خواهیم مهندس شویم!" (هر چند که بسیاری از مطلب ریاضی در دبیرستان حتی به درد برخی مهندسیین هم نمی خورد)، جوابی ندارند.

به نظر می رسد که تقویت تفکر هیچ رابطه یکایکی با ریاضی و هندسه ندارد. قدرت تفکر می تواند در همه علوم تقویت شود و تنها به نوع کاری که در آن علم انجام می شود، ارتباط دارد. در جامعه شناسی، باستان شناسی، جغرافی، و ... می توان به صورت تحلیلی وارد شد و تفکر در آن تمرین کند. وقتی به بررسی دلایل تشکیل تمدن ها می پردازیم، شیوه های جدید یافتن آثار پیشینیان را ارایه می دهیم، و به تشخیص انواع آب و هوا می پردازیم؛ قدرت تفکر در حال تمرین است.

یکی از اصول پذیرفته شده در نظام حاضر که در نگاه جدید دچار تغییر می شود، اصل الگو دهی است. این موضوع عمدتاً پذیرفته و تاکید می شود که "معلم باید کاری کند که بچه ها او را دوست داشته باشند، الگوی آن ها شود، احساس احترام بچه ها را برانگیزد، ابهت داشته باشد، و در او احساس شکوه کنند". تجربه شخصی ما نیز از معلمین خوب در گذشته احتمالاً مترادف با این احساس است که: "آنقدر ابهت داشت که همواره ترسی همراه با احترام در ما ایجاد می کرد تا جایی که مشکل می شد تصور کرد که او هم مثل ما غذا می خورد، می خوابد، و دستشویی می رود". اما این موضوع نوعی تاثیر شدید روی انسا نهاست که مانع قدرت تشخیص و انتخاب است. شخصیت های کاریزماتیک همواره در تاریخ انسانهایی را به دنبال داشته اند که از دیدگاه انسانهای دیگر عمدتاً بدون تفکر از آن ها پیروی می کرده اند.

بنابر این در نگاه جدید باید از الگودهی، الگو پذیر کردن، دنباله رو کردن بچه ها پرهیز و در عوض آن ها را تشویق به انتخاب آزادانه و بر مبنای تشخیص خود و رها شدن از دنباله روی احساسی نمود.

بر این مبنا باید در کلاس درسی اتفاقات متفاوتی نظیر آنچه در پی می آید، رخ دهد/ندهد:

- معلم بچه ها را از وابسته کردن عاطفی زیاد به خود خودداری می کند.
- معلم از ایجاد تصورات غیر واقعی از خود یا حتی ذکر برخی واقعیات که آن ها را در ذهن بچه ها بیش از حد بزرگ می کند، خودداری می کند.
- معلم رضایت شخصی خود از بچه را تشویق و تنبیه او برای درس خواندن قرار نمی دهد.
- معلم از دادن اطلاعات بسیار جهت دار مخصوصا اگر بچه زیاد به او عواطف نشان می دهد، خودداری می کند.
- مدرسه از محدود کردن بچه ها برای ایجاد ارتباط با معلمین و یا مربوط کردن بسیاری از مسائل بچه به یک معلم خودداری می کند.
- مدرسه از محدود کردن بچه ها برای ارتباطات بیرون از مدرسه و دادن احساس برتری زیاد مدرسه بر افراد بیرون خودداری می کند.

احتمالا خواننده به اندازه کافی متعجب و شگفت زده شده است! اگر این را با روش جاری در تناقض ببینید، طبیعی است. اما اگر به ذهن شما می آید که این اصل با روشی که در قرآن اشاره شده که تاکید می کند: " برای شما در رسول اکرم الگوی حسنه ای قرار دادیم " تناقض دارد، باید گفت که نه تنها این چنین نیست، بلکه این آیه و سنت دینی تاکیدی است بر این اصل. زیرا قرآن رسول خدا را الگو قرار داد یعنی اینکه مانند رسول خدا باشیم که بر همه الگوهای تحمیلی و قدرتمند زمان خود تردید کرد و نهایتا به تشخیص عقل خویش آن ها را بی اهمیت تشخیص داد.

علاوه بر این، این آیه می گوید که رسول خدا اسوه حسنه است. اما تشخیص اینکه او رسول است را به تشخیص عقل واگذارده است (همانگونه که فقه باتفاق تاکید دارد که اصول دین تقلیدی نیست). وقتی به قدرت عقل تشخیص دهیم که فردی رسول خداست، کدام انتخاب آزادانه تر از تبعیت از اوست؟

منابع و مأخذ

Deci, E. L., & Ryan, R. M. (1985). *Intrinsic motivation and selfdetermination in human behavior*. New York: Plenum.

مجیدی، اردوان، نظام برتر؛ آینه آموزش و آموزش آینه، 1380، نشر ترمه